

بسم الله الرحمن الرحيم

انقلاب اسلامی ایران، جلوه هایی از الطاف امام عصر(علیه السلام)

نویسنده: حجت الاسلام علی ابوالحسنی(منذر)

اشاره

انقلاب اسلامی ایران، به رهبری امام خمینی(از حوادث کم نظیر تاریخ این مرز و بوم است که توانست رژیم پهلوی را -که قدرتهای بزرگ شرق و غرب، مدافع آن بودند و تا بن دندان مسلح بود- به گورستان تاریخ فرستد و بساط کهنه شاه و شاهبازی را برای ابد از این کشور بیرون بریزد.

درباره علل و عوامل ظاهری و مادی انقلاب اسلامی تا کنون فراوان سخن گفتهاند؛ اما جا دارد درباره ابعاد ناشناخته و پنهان این جنبش تاریخ ساز - که رهبر فقید انقلاب، آن را انفجار نور و معجزه الهی می نامید- نیز تحقیقات شایسته انجام گیرد. در طول این انقلاب سترگ، شواهد و دلایل بسیاری وجود دارد که در مجموع، به گونه ای شفاف و اطمینان بخش، از امدادهای غیبی نسبت به ملت و کشور به پاخاسته ایران حکایت میکند و نشان میدهد که آن تحرک عظیم و بی سابقه، موجی برخاسته از الطاف بیکران خداوند و اولیای معصوم وی- به ویژه حضرت امام مهدی(علیه السلام) به مردم ستم زده این دیار بوده است.

مکاشفات، رؤیا و پیشگویی های شگفت که در طول سالهای سرد و سیاه ستم شاهی برای اهل دل رخ داده- به ویژه تحول روحی شگرف که در دوران نهایی انقلاب (سال ۱۳۵۶ به بعد) بین اقشار گوناگون ملت ایران پدید آمد، همگی کاشف از آن است که نباید همپای علل و اسباب ظاهری این تحرک- بلکه مقدم و مسیطر بر آن- نقش عوامل غیبی و نهانی را در پیشبرد جنبش نادیده گرفت.

مقاله حاضر، به بحث درباره جنبه غیبی انقلاب اسلامی پرداخته، و سخن را نیز، از همین تحول روحی عمومی آغاز می کنیم.

الطاف غیبی به انقلاب اسلامی، در کلام امام خمینی رحمت الله علیه

پیشوای فقید انقلاب اسلامی، امام خمینی، از هنگام ورود به پاریس (مهر ۵۷) تا زمانی که به ایران بازگشته، جمهوری اسلامی را پی افکند و با خون دل به حراست آن پرداخت، در سخنرانی های خویش مطلبی را (عبارات گوناگون و مضمون و استدلال واحد) مکرر مطرح، و بر آن تأکید کرده است، و آن، این که انقلاب اسلامی، رویدادی اعجازانگیز و فراتر از محدوده تنگ

امور مادی بوده ۱، و دست غیبی الهی به وسیله امام عصر(علیه السلام) در ایجاد و گسترش آن دخالت دارد. آن بزرگوار، پیروزی انقلاب اسلامی را اعجاز بزرگ قرآن و مائده بزرگ آسمانی^۲، نصرت اعجازآمیز اسلام بر کفر^۳، و تحفه خدا از عالم بال^۴ به مردم ایران می خواند و برای اثبات آن، برچند واقعیت ملموس و عینی انگشت مینهاد که میتوان آنها را به این گونه، دستهبندی کرد:

نخستین نکته ای که امام راحل بر آن تأکید می کند، اتفاق و یکپارچگی عجیب مردم ایران در سراسر کشور و بروز حس ۱۰ تعاون در آنها برای مبارزه با رژیم پهلوی، تمنای حکومت اسلامی، و خدمت خالصانه به هموطنان در سالهای ۵۶ به بعد است.

به گفته امام، پیش از آن تاریخ، هر گروه و طبقاتی، ساز خود را میزد و راه خود را می رفت. دلها از هم دور بود و طبقات مختلف، از هم بیگانه، بلکه بدبین بودند؛ دانشگاهیان و روحانیان، همدیگر را قبول نداشتند. در سالهای ۵۶ و ۵۷ ناگهان دلها و زبانها یکی شد و طبقات و اقشار مختلف کشور- دانشگاهی و روحانی، باسواد و بی سواد، شهری و روستایی، صنعت گر و کشاورز و پزشک و مهندس، نظامی و غیرنظامی، زن و مرد، پیر و جوان و حتی کودکان خردسال- یکباره روی شعار مرگ بر شاه و نابود باد رژیم پهلوی وحدت یافتند و یکدل و یک زبان، خواستار سقوط رژیم شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی شدند. ۵

موج قیام بر ضد رژیم و تمنای نظام اسلامی، در قالب تظاهرات شبانه روزی، حتی به دههای کوچک و دورافتاده کشور، راه یافت. در همین راستا، حس همدلی و تعاون عجیبی بین مردم ایجاد شد. حتی جوانانی که سالها در اروپا و آمریکا تحصیل کرده بودند، شوری شگفت یافتند که به ایران بازگشته و به ملت خویش خدمت کنند؛ به روستاها بروند و با کشاورزان بجوشند؛ مشکلات آنان را بر طرف سازند؛ مداوایشان کنند؛ همپای آنها بیل بزنند، و خلاصه برای پیشرفت این مملکت فداکاری کنند. ۶ امام راحل در تبیین مسأله، نمونه های جالبی از این اتفاق و اتحاد ملی را (به نقل از کسانی که در کوران انقلاب، در ایران می زیستند و گاهی مشهودات مستقیم خویش) نقل می کند. از جمله آن که، در یکی از تظاهرات، دیده شد پیرزنی با کاسهای پول خرد در دست، در مسیر ایستاده است. ناقل مطلب، نخست تصور می کند که وی گدایی می کند؛ اما جلو که میرود معلوم میشود گدا نیست. ماجرا را از وی می پرسد، پیرزن می گوید: این مردم که می بینید ساعتها است برای تظاهرات از خانه خود بیرون زده، و از خانواده و بستگان خویش دور و بی خبرند. این پولها، سکه های دوریالی و پنج ریالی است که آوردهام تا اگر خواستند، به وسیله آن به بستگان یا دوستان خود تلفن بزنند و آنان را از نگرانی بیرون آورند. دیگری نقل می کند در یکی از

تظاهرات، شخصی یک ساندویچ در دست داشت. آن را تکه تکه کرد و به ده نفر داد؛ در حالی که ساندویچ خوراک یک نفر است و برای بسیاری، یک ساندویچ نیز کم است. می گفت: صحبت این نبود که من بخورم و بقیه هیچ. نه، همه هر چه داریم با هم می خوریم. ۷ مردمی که در کوچه و خیابان تظاهرات می کردند، اهل محل به آنها آب و نان می رساندند. ۸. خلاصه یک حس تعاون عجیب، همه طبقات را فراگرفته بود. حضرت امام (در ۵۸/۱/۲۹) فرمود:

من در پاریس که بودم و می شنیدم که تمام مردم بلاد- از آن اقصا بلاد تا مرکز، از دهات کوچک تا شهرستانهای بزرگ- همه با هم متحد شدند و یک کلمه می گویند و آن اینکه سلسله پهلوی، نه و جمهوری اسلامی، آری من آنجا این طور فهمیدم که این دست، دست غیب است. انسان نمی تواند این وحدت را تحصیل کند. انسانها شعاع فعالیت شان محدود است. ممکن است یک شهر را، یا یک استان را... به وحدت کلمه برساند. ممکن است یک گروه از مردم را وحدت کلمه در آنها ایجاد کند؛ لکن یک کشور سی و چند میلیونی- با اختلاف گروهها، با اختلاف آمال و آرزوها، با اختلاف فهم و شعور آنها- همه با هم مجتمع شدند و همه با هم دست به هم دادند و یک مطلب را خواستند. این نیست، الا این که دست غیبی در کار است؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله امام زمان(۹۰)

نکته دیگر، تحول روحی عجیب در مردم ایران از حالت ترس و هراس، به شجاعت تهور برابر رژیم پهلوی و ساواک ۲۰ جهانی و نیز حامیان قدرتمند خارجی او (آمریکا، انگلیس، شوروی...) بود. پیش از سال ۵۶ یک پاسبان، به بازار تهران می آمد و برای مثال می گفت: فردا چهارم آبان است و باید همه چراغانی کنید و هیچ کس جرأت سرپیچی از این فرمان نداشت و همه اطاعت می کردند؛ اما همان مردم، از خانه و مغازه بیرون میریزند و برابر توپ و تانک و مسلسل می ایستند و با غریو مرگ بر شاه در و دیوار را به لرزه می افکنند، یعنی قله رژیم شاهنشاهی را هدف می گیرند و بعد هم که یکی گلوله می خورد، دومی و سومی پیش می آید و جای او را می گیرد. پیش از آن، از ترس ساواک، همه از هم پرهیز میکردند؛ حتی گاه پدر از پسر، و پسر از پدر حساب می برد، و از گشودن عقده دل نزد وی پرهیز می کرد؛ اما ناگهان، همه این ترسها فرو ریخت و همان مردم- در حالی که نه از شاه و ارتش و ساواک جهانی او ترسیدند و نه هیبت ابرقدرتهای پشتیبان وی هراسی داشتند- به میدان آمدند و با شهامتی چشمگیر و مثال زدنی پنجه در پنجه رژیم تا پهلوی افکندند. ۱۰ به ویژه، روحیه شهادتطلبی در مردم (به خصوص جوانها شگفتیها آفرید. امام نقل میکند:

پس از انقلاب، دختر و پسری نزد من آمدند که بینشان صیغه عقد جاری کنم. زمانی که مراسم اجرای عقد تمام شد، عروس، کاغذی نوشت و به دست من داد. وقتی پس از رفتن آنها کاغذ را نگاه کردم، دیدم نوشته است که: آقا! من عاشق شهادتم و دعا

کنید من شهید شوم. ۱۱ در همین راستا، بسیاری از خانم هایی که با افسون تبلیغات رژیم، به دنبال خودآرایی و این گونه امور بودند، در جریان انقلاب، متحول شده و به صف مبارزان سرسخت با رژیم پیوستند. ۱۲

انصراف دلها از مسائل مادی و گرفتاریهای شخصی ۱۳ به دین خدا و اتحاد طبقات ملت در تمنای نابودی رژیم فاسد طاغوتی و استقرار نظام الهی ۱۴ و همچنین برآب شدن نقشه هایی که استبداد پهلوی و اربابان وی در طول پنجاه سال، برای فساد و انحراف جوانهای طراحی کرده بودند، ۱۵ از امور خارق العادهای بود که در انقلاب رخ نمود و با اسباب مادی و ظاهری قابل توجیه نیست.

نکته سوم که امام، در اثبات وجه الهی و اعجازانگیز انقلاب، مورد تأکید قرار میدهد، رعب و هراسی است که در دل شاه و ۳۰ حامیان قدرتمند شرقی و غربی وی افتاد و سبب شد (به تعبیر مرحوم امام) از مقابله جدی با نهضت منصرف شوند و از واکنشها و اقدامات تند و خشن برابر انقلاب و انقلابیان خودداری کنند.

در صدر اسلام هم، از اموری که به شکست کفر و پیروزی مسلمانان کمک کرد، هراسی بود که خداوند در دل کفار افکند و موازنه قدرت را به سود مسلمانان تغییر داد: (سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب). ۱۶ این رعب، در جریان انقلاب نیز تکرار شد و دشمنان قیام داخل و خارج را سر در گم کرد و مانع واکنش تند آنها شد، به همین دلیل، اگر چه انقلاب خالی از ضایعات نبود، نسبت به آنچه پیشینی می شد و در موارد مشابه آن در تاریخ نیز دیده می شد، سطح ضایعات بسیار پایین بود. ۱۷

پیروزی ملت با دست کاملاً خالی و در جنگی به شدت نابرابر با رژیم پهلوی (که از حمایت قدرتهای جهانخوار آمریکا، انگلستان، روسیه و... حتی رؤسای کشورهای اسلامی، مانند صدام برخوردار بود) ۱۸ از دیگر عجایبی بود که در انقلاب رخ داد و از محاسبات معمول مادی و سیاسی فراتر بود. حضرت امام (می فرماید:

یکی از بزرگترین همراهی های خدای تبارک و تعالی با ملت ما، این بود که این ها را از مقابله جدی منصرف کرد. اگر اینها می خواستند که مثلاً مثل حالای افغانستان [اشاره به دوران اشغال خونین افغانستان توسط ارتش سرخ] رفتار کنند، خوب خیلی زیاد ما ضایعه داشتیم... ۱۹.

و در حالی دیگر فرمود:

اینها را خدای تبارک و تعالی منصرف کرد و یک رعبی در دلشان انداخت. یک انصرافی برایشان حاصل شد که مقابله نکنند. مقابله هم بکنند، مقابله های خیلی جدی نباشد. این انصرافی بود که خدا در قلب اینها ایجاد و رعبی بود که ایجاد کرد. ترسیدند؛ یعنی یک قدرت بزرگ شیطانی از یک ملت بیساز و برگ ترسید و نتوانست مقاومت بکند. ۲۰

خدای تبارک و تعالی وضعی پیش آورد که دشمن های ما همچو ترسیدند که نتوانستند بمانند، دست به سلاح، به آن طوری که می خواستند ببرند، نبردند؛ یعنی یک مانع غیبی مانع شد از اینکه اینها مثلاً با آن سلاح هایی که داشتند بیایند همه تهران، همه قم را و سایر جاها را بمباران کنند... از آن طرف، وقتی که هجوم آورد به آنها، تمام قشرهایی که مادون آن طبقه فاسد اول بود، پیوستند به ملت، اینها کارهایی بود که خدای تبارک و تعالی کرد که دشمن را برگرداند، دوست کرد، و آنها هم که در رأس بودند، همچون خوفی در دلشان انداخت که دیگر نتوانستند مقابله کنند. ۲۱

نکات سه گانه فوق (اتحاد مردم بر ضد رژیم، تبدیل روحیه آنان از ترس به شجاعت و رعب و سردرگمی دشمنان ملت) به صورت ترجیع بندی مکرر در سخنرانی های امام، مطرح شده است. ۲۲ در خلال این سخنرانی ها، امام بر نکته چهارمی نیز تأکید می کند؛

چهارمین نکته ای که امام بر آن تأکید میکند، آن است که، در ایام انقلاب، تصمیم هایی از سوی آن بزرگوار (به عنوان رهبر ۴۰ نهضت) گرفته شده و به وسیله ملت اجرا شد، که ضرورت و فوریت آنها، در زمان تصمیم گیری، معلوم نبود و مدتها پس از زمان عمل و اقدام، مشخص شد. به گفته آن رهبر فقیه: یک سری کارهایی ما می کردیم که آن زمان ما نمی فهمیدیم چه می کنیم: بعد می دیدیم که کار درست و کارستان، همین بوده که انجام داده ایم. از این امور، هجرت امام به پاریس بود که از سر ناچاری و پس از بستن مرزهای کویت به روی وی صورت گرفت. امام در آغاز فقط به هجرت به کشورهای اسلامی (مانند کویت و سوریه) می اندیشید.

نمونه دیگر حکمی است که امام، در اواخر دوران نخست وزیری بختیار برضد حکومت نظامی صادر کرد. آن بزرگوار خود تصریح میکند:

شاپور بختیار که اعلام حکومت نظامی کرد، ما هم گفتیم: نه خیر، حکومت نظامی را بشکنید علت این که گفتیم مردم، حکومت نظامی را بشکنند این بود که ما مخالف حکومت نظامی بوده و همیشه در اعلامیه ها آن را محکوم می کردیم، خصوصاً اینکه آنها اینک دامنه حکومت نظامی را به روز هم کشانده بودند و طبعاً باید مخالفت می کردیم. اما بعدها فهمیدیم،

اعلام حکومت نظامی در آن تاریخ، توطئه های بوده برای اینکه شهر را قبضه کنند و هیچ کس از جای خود نتواند تکان بخورد و بعد هم سران نهضت را تماماً دستگیر و اعدام کنند و بساط را برچینند و این کار ما [ایستادگی در برابر حکومت نظامی بختیار] اقدامی کاملاً ضروری و حیاتی بوده است.

آمدن امام از پاریس به تهران- در میانه انواع خطرها، دسیسه ها و حتی مخالفت دوستان صلاح اندیش- نیز، از همین اقدامها بود؛ ۲۳ چون بسیار راحت می توانستند هواپیمای امام را بین راه منفجر کنند و در این صورت، معلوم نبود کدام دادگاه بین المللی بتواند این ماجرا را پی گیری کند. ۲۴

امام راحل، همه این امور چهارگانه را بیانگر دخالت دست غیبی الهی میداند؛ چه، به اعتقاد او:

آنها می توانستند با یک یورش بیابند و تهران را بمباران کنند و [جلوی] این نهضت را... بگیرند. آن که نگذاشت این امور بشود، آن که منصرف کرد... همه قدرتمندان را از اینکه دخالت حاد بکنند... کی بود؟ آن کی بود که مشت را بر مسلسل و تانک پیروز کرد؟! غیر از خدا، همچو قدرتی بود؟ من و شما همچو قدرتی داشتیم؟ آن، کی بود که از مرکز تا سرحدات [=مرزها]... تمام افراد یک کشور سی و چند میلیونی را.. یکصدا بکند؟ از بچه های کوچک هفت ساله و شش ساله ای که تازه یک صحبتی می توانند بکنند تا پیرمردهای هشتادساله ای که... دیگر نمی توانند کاری انجام بدهند همه اینها را یک صدا کرد؟ آن که این قلوب را با هم نزدیک و.. این مشتها را به یک طرف بسیج کرد... کی بود؟! کدام قدرت می توانست یک همچو معجزه های را بکند؟! در آن دهات دورافتاده های که مثل چاپلق و بوربور (که طرفهای ماست...) صبح که می شود مردم دنبال آخوندشان می افتند و راهپیمایی می کنند. آن کی بود که یک همچو قدرتی داشت که سر تا ته کشور را افراد با همه گرفتاری هایی که داشتند از گرفتاری های خودشان منصرف کند و بیاورد در میدان، مقابل توپ و تانک به مبارزه؟ آن کی بود که جوانهای ما [را که].. در عصر تاریک پهلوی [به فساد] کشیده شده بودند- و این شمیران و تمام بقعه هایی که در این جاها هست مرکز این طور گرفتاریها بری جوان های ما بود.. از مراکز فساد، به میدان مبارزه کشاند؟ آن کی بود که این تحول را در کشور ما... ایجاد کرد که اشخاصی که از یک پاسبان، یک بازار از یک پاسبان می ترسید، یک بازار؛ شماها دیده بودید اگر یک پاسبان می آمد در بازار تهران، بزرگ ترین بازار ایران و می گفت که باید بیرق بزیند، کسی به خودش اصلش همچو اجازهای نمی داد که نه خیر نباید، ابداً همچو چیزی نبود در کار. آن کی بود که این جمعیتی که این طور بودند، متحول کرد به یک جمعیتی که آمدند در میدانها و فریاد زدند: مرگ بر رژیم پهلوی؟ آنهایی که نمی توانستند یک کلمه ای راجع به این رژیم صحبت بکنند؛ نه راجع به رژیم، راجع به یک نخست وزیری، راجع به یک پاسبانی! آن کی بود که این تحول را یک دفعه ایجاد کرد؟ مداری ما داشتیم

که در مدارس بیابند تزریقاتی بکنند و از آن حال به حال دیگر؟ با مدارس یک قرن هم نمی شود این کار را کرد. تبلیغات، این طور بود؟.. یک قرن تبلیغات هم این کار از آن بر نمی آید که به این معجزه آسایی، با وقت کم، یک همچو کار بزرگی بکنند. این، آن بود که مقلب القلوب است. آن دعایی که در تحویل وارد شده است تحقق پیدا کرد در ملت ما: یا محول الحول و الاحوال، یا مدبر اللیل و النهار، یا مقلب القلوب و الابصار، حول حالنا الی احسن الحال...؛ یعنی متحول شد حال ما از آن خوف به یک قدرت، از آن ضعف به یک قدرت بزرگ، از آن خوفها به یک شجاعت. تمام گرفتاریها... هم از یادشان رفت، تمام خودبینیها.. از بین رفت. یک دفعه یک ملت سی و چند میلیونی، از یک حالی که در طول مدت شاهنشاهی... داشتند و در این آخر تقویت شده بود، روح یأس و روح بدبینی و روح ترس و اینها که جرأت نمی کرد یک آدم در داخل منزل خودش راجع به ساواک... راجع به اعلی حضرت همایونی... پیش اولادش... یک کلمه بگوید، پسر از پدر می ترسید، پدر از پسر، برادر از برادر، این چی بود؟ این کی بود که ما را اینطور شجاع کرد؟

بعد از آن همه ترس و خوفی که همهمان داشتیم، چه شد که یک دفعه متحول شدیم به یک روح های شجاع؟ او کی بود که بازاری و کاسب - که دنبال... منافع خودش هست -... اיתار کرد و یک ماه، بازار را گاهی در بعضی شهرستانها می بستند و هیچ فکر این نبودند که به ما، به این، ضرر خورده است؟ آن کی بود که این معجزه ها را کرد؟ غیر از خدا کس دیگری قدرت دارد؟! گاهی وقتها وقتی انقلاب، به یک مقدار پیروزی رسید، دیگر رها می کنند؛ آن کیست که ما را باز نگه داشته است به یک حالی که باز همه فریاد می زنند و جمهوری اسلامی را می خواهند؟ ۲۵ امدادهای غیبی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ادامه دارد.

از دید تیزبین امام، قرائن و شواهد بیانگر امدادهای غیبی در جریان انقلاب، به موارد چهارگانه فوق محدود نبوده و پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه یافته است؛ از آن جمله، می توان به ماجرای طبس و کودتای نوژه اشاره کرد:

در پی اشغال سفارت آمریکا در تهران، به دستور کاخ سفید، چند هواپیما و هلیکوپتر حامل دهها افسر و تفنگدار ورزیده ۱۰ آمریکایی - پس از هماهنگی با ستون پنجم خویش در ایران - مخفیانه به صحرای طبس گام نهادند تا از آنجا، برای حمله به مراکز حساس پایتخت و نجات گروگانها بهره برند؛ اما گرفتار طوفان شدیدی از شن شوند (که به قول پیرمردهای یزدی، از ۹۰ سال پیش تا آن زمان سابقه نداشت) و در ۵ اردیبهشت ۵۹، در اثر برخورد با شنهای کویر، چند هواپیما و هلیکوپتر منفجر، و جمعی از مهاجمان سوخته و به خاکستر تبدیل شدند.

حجت الاسلام حاج شیخ صادق خلخالی- که پس از واقعه، در محل حادثه حضور یافته و از نزدیک شاهد اجساد سوخته بوده است- در مصاحبه با مجله حضور، در این باره می گوید:

تقریباً بعد از نماز صبح بود، در منزل آقای [آیت الله سید روح الله] خاتمی در اردکان بودم. حاج احمد آقا [خمینی] تلفن زدند و گفتند: کجا هستی ما شما را پیدا نمی کنیم؟ گفتم: من دیشب نائین بودم، انارک بودم. در آخر شب آمدیم منزل آقای خاتمی. گفت: نمی دانی چی شده؟ گفتم: نه. گفت: آمریکاییها حمله کردند به دشت طبس. می خواستند بیایند لانه جاسوسی را بگیرند، طوفان آنها را شکست داده. شما به دستور امام حرکت کنید، مسیر را تغییر بدهید به طرف طبس. من به احمد آقا گفتم: دیشب طوفان خیلی عجیب بود، نزدیک بود ماشین را وارونه کند.

ما حرکت کردیم رفتیم به رباط، از آنجا هم رفتیم دشت طبس. آنجا قیامت بود. آدم صورت ظاهرش را می دید که یک هلیکوپتر و یک هواپیمای غول پیکر به هم خورده بود، آتش گرفته بود. اصلاً تمام آن دشت، یک کیلومتر به یک کیلومتر، همه نارنجک بود؛ نارنجک دستی. نمی دانم از کجا درآمده بود. عرض کنم که کارتر اصرار میکرد ۹ نفر آمریکایی کشته شده اند یا این که ما ۹ نفر جنازه آورده ایم. البته آنها به کلی سوخته بودند و اسکلت شان مانده بود که دست می زدی، پودر میشد...؛ لذا نمی شد آنها را حرکت داد... می خواستیم آنها را بیاوریم، گذاشتیم لای پنبه و درست کردیم. تفنگ زیاد بود؛ تفنگ های سبکی بود مثل این ژ.س.ها. فشنگ زیاد بود و آر. بی. جی. ماشین توسط چتر از هواپیما آمده پیاده شده بود. خلاصه اسلحه و مهمات هرچه بخواهید [بود]. مدارک زیاد بود. نقشه هایی که از هلیکوپترها جمع آوری کردیم... ریختیم توی یک چادر رخت خواب بزرگ و بستیم. توی نقشه ها [بود]

که [مثلاً از فیلمین حرکت کرده، آمده جزیره سیری و از جزیره آمده بندر عباس. بعد آمده به دشت طبس، که از اینجا برود به تهران و از تهران برود به فرودگاهی که الآن کنار مرقد امام قرار دارد و از آنجا برود به قم و از آنجا خارج بشود... غرض اینکه مدارک مفصلی که توی هلیکوپترها بود [و] هلیکوپترها هم همه غول پیکر بود، همه اینها را آوردیم در لانه جاسوسی، دادیم به آقای خوئینی ها، حاج احمد آقا هم آنجا بود، تحویل آنها دادیم. ۲۶

نویسنده کتاب آمریکا در اسارت می نویسد: این شرمساری و خجالت، بین نیروهای ارتش به طور گستردهای عمیق شد و همچنان جریان دارد؛ مخصوصاً در میان آنان که مستقیماً در این ماجرا درگیر بودند. ۲۷ حتی فرمانده آمریکایی عملیات طبس

که یک سرهنگ بازنشسته به نام چارلز بکویت بود صبح دو شنبه ۱۳ ژوئن ۱۹۹۴ (۲۳ خرداد ۷۳) به نحو مشکوکی درگذشت. ۲۸

رهبر فقید انقلاب، پس از آن ماجرا، (۱۴ خرداد ۵۹) طی کتابی در جمع اعضای شرکت کننده در کنفرانس بین المللی بررسی مداخلات آمریکا، در ایران فرمودند:

نباید بیدار شوند آنهایی که توجه به معنویات ندارند و به این غیب ایمان نیاوردند؟ کی این هلیکوپترهای آقای کارتر را که می خواستند به ایران بیایند ساقط کرد؟ ما ساقط کردیم؟ شنها ساقط کردند. شنها مأمور خدا بودند، باد مأمور خدا است. قوم عاد را باد از بین برد، این باد، مأمور خدا است. این شنها همه مأمورند... ۲۹

عملیات کشف و خنثاسازی کودتای خطرناک نوژه نیز با پارس یک سگ به یکی از پاسداران آغاز شد که به تعبیر امام ۲۰: راحل، از جنود خداوند بود. آن بزرگوار در ۵۹/۴/۲۰ (در جمع روحانیان و ائمه جماعت تهران و شهرستانها) فرمودند

شما می دانید که توطئه ها از همه اطراف هست و رو به افزایش است؛ لکن از این توطئه هایی که منتهی به سلاح و قوای مسلح... [می شود]، هیچ باکی نیست و آنها را خدای تبارک و تعالی همراهی می کند، چنانچه کرد و می بینید. همین امروز... یکی از علمای جماران.. قصهای را نقل کرد که از آن قصه فهمیدم که عنایت خدا با ما است. ایشان فرمودند که یک خانهای را- در ظاهراً شمیرانات-، این آقایانی که در کمیته بودند و پاسدارها و اینها، به عنوان اینکه شنیده بودند اینجا قمار خانه است، رفته بودند... در این قمارخانه را ببندند، وقتی هم رفتند دیدند که بله، بساط قمار و مشروبات و اینها هم هست. یکی از پاسدارها رفته است پشت آنجا که برود ببیند اینجا چه خبر است، یک سگی همچو حمله کرده به او که او را وادار کرده که برود به در زیرزمین وقتی رفته در زیر زمین، کشف [کرده] یک مقدار زیادی اسلحه و امثال ذلک زیاد، که شاید بعد در رادیو و اینها اطلاع بدهند به ملت. گفتم به آن آقا: با هدایت سگ، این واقع شده. این سگ مأمور است، همه عالم مأمورند. آن باد و شن مأمور بود، امروز هم در این قصه، سگ مأمور بوده است که این پاسبان را ملزم کند که برود کشف بکند. از این امور، خوفی نداشته باشید... ۳۰

از امدادهای گوناگون الهی در جنگ هشت ساله ایران و عراق- به ویژه فتح خرمشهر که به گفته امام، آن را خدا آزاد کرد- در می گذریم و تشریح و تبیین آن را به فرصتی دیگر وا می گذاریم

پیروزی انقلاب، کار خدا بود که به وسیله امام عصر انجام گرفت

در تبیین رویدادهای شگفت انقلاب، امام راحل، خود را عامل پیدایش این تحول و پیروزی شگرف ندانسته و آن را تنها کار خدا می‌شمارد:

ملتی با نداشتن هیچ ابزار و ساز و سلاح، بر ابرقدرتها و بر قدرت شیطانی ای که تا دندان مسلح بودند، غلبه کرد؛ لکن این، من نبودم که این غلبه را نصیب شما کرد، این خدای تبارک و تعالی بود. ۳۱

طبعا وقتی رهبر کبیرانقلاب، در این کار نقش اساسی نداشته باشد، کسان دیگر (از سران نهضت یا افراد مردم) به طریق اولی، در این کار نقش اساسی نداشته اند: این پیروزی، ارتباط به من نداشت. من یک طلبه هستم و نباید این را به من متصل کنید. پیروزی، ارتباط به ملت هم نداشت، این پیروزی، مربوط به خدا بود ۳۲. آری، عنایت خدا به این ملت، این پیروزی را به ما داد. هیچ کس نکرده، خدا کرد. هیچ کس نیست، آن که هست، خدا است. ۳۳

امام خمینی (از آنچه گفته شد، یک گام بلند فراتر رفته و اعلام می‌کند: این تحول و پیروزی، کار خدا بود که به وسیله امام عصر) انجام گرفت. - در سخنرانی ۵۸/۱/۳۰ میفرماید:

شما می‌دانید که این پیروزی به دست آمده است؛ لکن این، من نبودم که این پیروزی را به دست آورید به واسطه من. این خدای تبارک و تعالی، در سایه امام زمان (ما را پیروز کرد....

چه شد که پس از مدت کمی این تحول پیدا شد؟ سابق، همه چیز ما را می‌بردند و ما نفس نمی‌کشیدیم. سابق، جوانهای ما را در زندانها زجر می‌دادند و اعدام می‌کردند و ما قدرت حرکت نداشتیم. سابق، چپاولگران، همه چیز ما را چپاول میکردند و ما نفس نمی‌کشیدیم. چه شد که این ملت همچو متحول شد؟ جز عنایت خدا چه بود؟.. این دست غیبی بود که این تحول را پیش آورد. ۳۴

نیز در ۵۸/۱/۲۹ یادآور می‌شود:

این حقیقتی است که باید اعتراف کرد قلعه محکمی بود که احتمال فتح آن نمی‌شد... ملت، با نداشتن هیچ ابزار و ساز و سلاح در مملکت، بر ابرقدرتها و بر قدرت شیطانی - که تا دندان مسلح بودند- غلبه کرد، و لکن این، من نبودم که این غلبه را نصیب شما کردم؛ این خدای تبارک و تعالی بوده.... یک کشور سی و چند میلیونی- با این اختلاف گروهها، با اختلاف آمال و آرزوها، با

اختلاف فهم و شعور- آنها همه مجتمع شدند و همه با هم، دست به هم دادند و یک مطلب را خواستند و آن این که: یک دست غیبی در کار است، خدای تبارک و تعالی به وسیله امام زمان (۳۵)

همچنین، پس از رفتن از تهران به قم (اسفند ۱۳۵۷)، در سخنانی بر سر مزار شهدا در قبرستان بقیع قم - ضمن اشاره به مبارزه ای مستمر تاریخ تشیع- فرمودند: قانون اساسی جدید، باید بر مبنای مذهب تشیع اثناعشری تدوین گردد و براین نکته دو بار تأکید کرده، سپس با حالتی برافراخته و ملتهب افزود:

ما در این نهضت، منت از خدا و امام عصر می کشیم. حقایق نباید مخفی یا مبهم بماند. این قیامی که از ۱۵ خرداد شروع شد، و تا کنون باقی است و امید است باقی باشد، تا همه اهداف اسلام جامه عمل بپوشد، قیامی اسلامی است، قیامی ایمانی است، پیروی هیچ قیامی نیست... این اسلام است که غلبه کرد بر ابرقدرتها، این اسلام است که فرزندان او به شهادت راغب هستند... این دست غیبی الهی بود که مردم ایران را در سرتاسر، از بچه دبستانی تا پیرمرد بیمارستانی با هم هم صدا و هم مطلب کرد... هیچ بشری قادر نیست که همچو بسیجی بکند، هیچ ملتی نمی تواند این طور بسیج شود. قدرت ایمان، قوه اسلام، قدرت معنوی ملت، این پیروزی را به ما ارزانی داشت.

ما منت از خدای تبارک و تعالی می کشیم، ما منت از ولی عصر می کشیم که پشتیبانی از ما فرمودند. نباید ابهامی در قضایا باشد. اگر چنانچه ابهامی در قضایا باشد یا بخواهند منحرف کنند این نهضت اسلامی ما را، منتهی به شکست خواهد شد، خیانت به ملت است، خیانت به اسلام است. ۳۶

آثار امید به فرج در آینده نزدیک را (به خلاف اختناق سخت حاکم بر کشور) در برخی نوشته های امام یا در سالهای ۱۳۴۵- ۱۳۴۷ میبینیم. برای نمونه میتوان از نامه های امام در ۱۹ خرداد ۱۳۴۵ (۱۹ صفر ۱۳۸۶) به مرحوم شهید آیت الله سعیدی و دیگران یاد کرد. ۳۷

یقین امام به درستی راه و پیروزی خود در پاریس

با همین نگاه و نگرش بود که رهبر فقید انقلاب، ماهها پیش از بهمن ۵۷ اطمینانی عجیب به پیروزی جنبش و سرنگونی رژیم داشت و به این و آن میگفت: شاه رفتنی است. به فکر روزها و اقتضائات پس از پیروزی باشید و این در حالی است که هنوز هیبت و هیمنه رژیم، شکسته نشده بود و کسانی مانند مهندس بازرگان، به مبارزه گام به گام با حکومت پهلوی و تسخیر کرسیهای مجلس شورا میانداشیدند.

می دانیم که مرحوم امام، در ۱۴ مهر ۵۷ از نجف به پاریس آمد و آنجا افراد زیادی (از جمله استاد مطهری، مهندس بازرگان و...) با وی ملاقات کردند. می دانیم که آن ایام، هنوز قدرت جهنمی شاه برپا بود و آثار فروپاشی رژیم ظاهر نشده بود. در نتیجه، چشمانداز روشنی پیش روی انقلاب و انقلابیان نبود. با این اوصاف، ملاقات کنندگان همگی اظهار می کنند: در آن شرایط سخت، یک اطمینان و اعتماد عجیبی در چهره امام نسبت به پیروزی قاطع انقلاب بر رژیم موج می زد که حیرتانگیز بود. اینک به بیان برخی نظرات می پردازیم:

مرحوم فلسفی (واعظ شهیر) در خاطراتش نقل می کند: در مدت اقامت امام در پاریس، افراد زیادی از ایران به پاریس رفتند. ۱۰ از جمله آنها، مرحوم آقای مطهری بود. ایشان قبل از رفتن، به منزل ما آمد و گفت: شما پیامی برای آقا امام- دارید؟ دو سه موضوع بود که من به طور خصوصی تذکر دادم. بعد ایشان خداحافظی کرد و رفت. وقتی مرحوم مطهری برگشت، به دیدن ایشان رفتم؛ آن هم در وقتی که کسی نبود، تقریباً اول شب بود. موضوعاتی را که گفته بودم، ایشان به امام گفته بودند و جواب هم گرفته بودند؛ ولی دیدم آقای مطهری می گوید: آقا! من مبهوت هستم. گفتم: چرا؟ گفت: تصمیمی که امام گرفته، با این همه نظامی های تا دندان مسلح، با آن همه حمایت های آمریکا و انگلستان و فرانسه، نتیجه چه خواهد شد؟ آیا واقعاً این تصمیم، برای ما موفقیت پیش می آورد؟ ایشان می گفت: به امام گفتم: آقا، خطر مهمی است. خودتان را چه طور میبینید؟ امام در جواب فرمود: علی التحقیق پیروزم شهید مطهری می گفت: یک روحانی، غیر از یک کاسب است که این حرف را بزند. دیدم از یک طرف امام خمینی است، عظمت دارد و من نمی توانم از ایشان بپرسم چرا پیروزیم؟ ولی پرسیدم آیا به محضر امام عصر شرفیاب شدید و او این خبر را داده است امام نفی و اثبات نکرد و فقط گفت: قطعاً پیروزیم. گفتم: الهامی به شما شده است؟ گفت: قطعاً پیروزیم. از هر دری که من وارد شدم ایشان نگفت که واقعیت چیست؛ ولی همچنان با قاطعیت می گفت: پیروزیم و اعتنا به این همه تانک و توپ و نظامی و غیره نکنید. علی التحقیق پیروزی با ما است

شهید مطهری - با حالت بهت - این سخنان را به من گفت و خود، متحیر بود. میگفت: من نفهمیدم امام از چه منشأ و منبعی به این حقیقت رسیده است. ۳۸

مهندس بازرگان در سخنانی در ۲۲ بهمن ۶۰، در جمع اعضای نهضت آزادی، ضمن شرح ملاقات خود (همراه دکتر یزدی، در ۲۰ مهر ۵۷ در نوفل لوشاتو) با امام، می گوید: از امام پرسیدم: جناب عالی چگونه اوضاع و تکلیف را می بینید؟ باز هم، ساده نگری ۳۹ و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا به تعجب و تحسین انداخت. مثل این که قضایا را انجام شده و حل شده دانسته و گفتند: شاه که رفت و به ایران آمد، مردم نمایندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهند کرد. منتها چون

کسی را نمی شناسم از شما می خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد میباشند، علاوه بر خودتان و دکتر یزدی، معرفی کنید که مشاورین من باشند و آنها بگویند چه کسی برای نمایندگی مجلس خوب است، تا من به عنوان نامزد، به مردم پیشنهاد نمایم... وزرا را هم آن هیأت در نظر بگیرند که من پیشنهاد نمایم... احساس من (و شاید دکتر یزدی) این بود که ایشان، از ما فقط برای مرحله بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلس و اداره مملکت است- می خواهند استفاده نمایند و نسبت به مرحله ما قبل، خیالشان راحت، و برنامه معین است. گفتم: چشم... ۴۰

محمود اعتمادزاده (بهآذین)، نویسنده و مترجم مشهور چپ و عضو حزب منحل توده، نیز در خاطراتش، ضمن شرح سفری ۳۰ که آن سالها به اروپا و روسیه داشته، با اشاره به خوشبینی و اطمینان محکم امام خمینی، به پیروزی قاطع انقلاب در سال ۵۷ می نویسد: به راستی، اطمینانی که در سخنان امام است، در تنگنای عقل نمی گنجد. ۴۱

بی جهت نیست که امام، پس از روی کار آمدن ارتشبد از هاری (در پیام ۱۴ آبان ۵۷) به ملت ایران فرمودند:

از اظهارات پوچ دولت آمریکا و انگلیس و شوروی مبنی بر پشتیبانی از شاه، برای حفظ منافع خودشان نهراسید، که نمی هراسید. ما طالب حق خود هستیم و به حقیق و دست خدا با ماست و بالاتر از دست ابرقدرتهای شرق و غرب است: یدالله فوق ایدیهم. ۴۲

خارجیها نیز دست خدا را در پیشرفت انقلاب، دخیل میبینند

عجیب است که نکات چهارگانه فوق- به ویژه غافلگیر شدن غرب از وقوع انقلاب اسلامی ایران و سردرگمی و وادادگی رجال سیاسی و امنیتی آن، برابر انقلاب- گذشته از سخنان امام راحل، در گفتار و نوشتار بسیاری از تحلیل گران غربی و حتی عوامل رژیم پهلوی نیز منعکس شده است. ۴۳ حتی پال هنت (کشیش انگلیسی مقیم اصفهان در ۱۳۵۴-۱۳۵۹)، نیز در خاطرات خویش بر همین نکات انگشت نهاده و اظهار شگفتی میکند. همسر وی (دیانا) در اوایل مأموریت وی در ایران (سال ۱۳۵۴) در خواب، جهش مسجد به سوی کلیسا را می بیند. کشیش پال هنت- که در سالهای آخر حکومت شاه، عضو هیئت مذهبی کلیسای انگلیسی اصفهان (وابسته به انجمن هیأت های مذهبی کلیسای بریتانیا) بوده و اوایل پیروزی انقلاب، وحشت زده از کشورمان گریخت- :خاطرات دوران مأموریتش را به رشته تحریر در آورده است. ۴۴ وی در این خاطرات می نویسد

در همان اوایل ورودمان به اصفهان بود که [همسر من] دیانا یک شب خواب دید مسجدی به حرکت درآمده است و پس از پریدن روی دیوار، به سمت ما میآید!... و فردای آن روز- که دیانا این خواب را برایم تعریف کرد- کوشیدم تا شاید بتوانم تعبیری برایش پیدا کنم.

این کشیش، نهایت تعبیری که (پس از تفکر زیاد) برای خواب شگفت انگیز همسرش می یابد، آن بود که صدای اذان مسجد محل - که هر روز با بلندگو از مناره مسجد پخش می شد، از طنین ناقوس کلیسای وی بلندتر بوده است. ۴۵ این تعبیر با تحلیلی که او از ایران به عنوان جزیره ثبات و امنیت (البته برای غربیان) داشت، متناسب بود؛ ولی حوادث سالهای بعد این کشور نشان داد که پیام آن خواب، فراتر از این حرف‌ها است. او سالها پس از آن تاریخ، در خاطراتش نوشت:

امروز، موقعی که به خاطره های دوران اقامت در ایران می نگرم، احساس می کنم مواجهه با مسائل دوره انقلاب - که طی آن، همه چیزهای آشنا و مورد علاقه‌ام از هم پاشیده شد - واقعاً تا چه حد برایم ناگوار بوده است

طی پنج سالی که در اصفهان اقامت داشتم، به مرور، به سرزمین و مردم ایران علاقه پیدا کرده بودم و از مشاهده کشوری که ظاهراً رو به خوشبختی و نیک انجامی می رفت. لذت می بردم. در ایران، مقدم خارجی ها را گرامی می داشتند، امنیت و ثبات در همه جا احساس می شد، کلیساها در انجام مراسم مذهبی خود آزاد بودند و کسی برای آنها مزاحمتی فراهم نمی کرد

موقعی که ناآرامی ها رو به گسترش نهاد، به وحشت افتادم که اگر روزی وضع موجود، در هم بریزد، چه خواهد شد و سیستم جانشین آن، با ما چه رویهای در پیش خواهد گرفت؟ ولی در همان حال که ما نگران فروپاشی ثبات و امنیت خود بودیم، ایرانیها مسائل پیش آمده را با دید یک اعتراض گسترده علیه فساد موجود و سیاست جدایی دین از سیاست مینگریستند. به این ترتیب، معلوم شد که همه ما اشتباه میکردیم؛ چون تصورمان این بود که سل طنت شاه، برای ایران، خوشبختی و ثبات به ارمغان آورده است. پریزیدنت کارتر هم که حدود یک سال قبل از انقلاب، ایران را جزیره ثبات لقب داده بود خط کرده بود

پال هنت، سپس با عنوان پیش بینی آینده، در حد فکر خود، پردهها را بالا زده و با انتساب آن تحول عظیم تاریخی به اراده خداوند، می نویسد:

ابتدا برای من، درک این مسأله مشکل بود که واقعا چرا خداوند چنین قدرت تخریبی عظیمی را در ایران به کار انداخته است؟ ولی بعد به یاد جمله ای از ماکس وارن (دبیر کل انجمن هیئت های مذهبی انگلیس در ایران) افتادم که حدود یک سال قبل از وقوع انقلاب به من گفته بود: کارهای خدا، همیشه حیرت انگیز است و هرگز نمی توان پیش بینی کرد که حتی در آینده بسیار نزدیک، خداوند دست به چه کاری خواهد زد.... در مواجهه با حوادث ایران بود که به ارزش این گفته بیشتر پی بردم و فهمیدم وقتی خدا بخواهد، چگونه علی رغم کراهت و عدم اشتیاق من و دیگران، حوادثی می آفریند که برایمان باورنکردنی و حیرت

انگیز است. همراه با آن، خود را مقابل این سؤال نیز می‌یافتیم که آیا واقعاً نباید وقوع چنین حوادثی را نوعی واکنش خداوند علیه خودخواهی و دنیاپرستی غربی‌ها به حساب آورد؟

در ادامه می‌افزاید:

غیر از ما که در ایران بودیم، اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیا هم از آنچه در ایران گذشت، حیرت زده و غافلگیر شدند. چند ماه بعد نیز با مطالعه نشریه‌ای دریافتیم که طی تحقیقات مجمع آمریکایی ترویج علوم معلوم شده است که در سراسر کشور آمریکا، فقط یکی از اساتید دانشگاهی توانسته بود از چند سال قبل، حوادث امروز ایران را پیش بینی کند. این شخص که یک نام اسلامی برای خود برگزیده است و سمت استادی تاریخ را در دانشگاه کالیفرنیا به عهده دارد-۴۶ در سال ۱۹۷۲ طی مقاله‌ای نوشته بود: موجب مخالفت و اعتراض مردم علیه رژیم سلطنتی در آینده رو به گسترش خواهد نهاد و هدایت این موج را نیز رهبران مذهبی به عهده خواهند داشت که در رأس همه آنها آیت‌الله خمینی قرار دارد....

البته در آن زمان، هیچ کس به پیش بینی او توجهی نکرد؛ چون تمام ارزیابی‌هایی که از اوضاع ایران به عمل می‌آمد، صرفاً بر وضع موجود تکیه داشت و نشان میداد که ایران را هیچ خطری تهدید نمی‌کند. حالا، این مسأله وحشت‌انگیز به نظر می‌آید که چطور امکان دارد هیچ یک از حدود یک میلیون نفر که فقط در آمریکا، به طور مداوم مشغول بررسی مسائل جهانی و تعیین خط مشی حکومت در رابطه با ملل دیگر هستند، نتوانسته بودند ارزیابی درستی از اوضاع ایران ارائه دهند و آنچه را در ایران گذشت پیش‌بینی کنند؟

در این باره ضمناً باید به کتاب ایران، سراب قدرت ۴۷ که اوایل سال ۱۹۷۸ در لندن به چاپ رسید- نیز اشاره شود. گرچه در این کتاب، مطالب بسیار آگاه‌کننده‌ای از اوضاع اقتصادی ایران و فساد موجود در رژیم شاه وجود داشت، ولی مؤلف آن، علی‌رغم احاطه فراوانش بر مسائل ایران، نتیجه گرفته بود که تصور وجود ایران بدون شاه، مسأله‌ای بسیار دور از ذهن است... و به هر حال در آن زمان، فقط عده انگشت‌شماری بودند که وجود آتش زیر خاکستر را در ایران احساس می‌کردند. ما هم به مرور و از زمانی که آتش زیر خاکستر نمایان شد، پی بردیم میان مردمی زندگی می‌کنیم که دیدشان نسبت به اوضاع کشور، به کلی با ما مغایر است و برخلاف آنچه می‌پنداشتیم، ایرانیها معتقدند که به حد افراط، بازیچه دست رژیمی قرار گرفته‌اند که هدفی جز تأمین منافع قدرتهای غربی ندارد. ۴۸.

جهان، پشت سر امام حسین(علیه السلام) نماز می‌خواند.

درست در همان ایامی که رؤیای شگفت جهش مسجد به سوی کلیس، خواب خوش همسر کشیش انگلیسی را در اصفهان برآشفتم، بانویی مبارز و دلسوخته، در تهران، نوید غیبی به پیروزی اسلام بر کفر را در خواب دریافت کرد. دکتر طاهره صفارزاده، شاعر و ادیب برجسته زمان ما است که اشعار اسلامی - انقلابی وی در عصر پهلوی مشهورتر از آن است که نیازمند تعریف باشد. وی - که به جرم داشتن اندیشه و نگرش اسلامی انقلابی، پیوسته مورد تعقیب و آزار رژیم سابق قرار داشته - در مصاحبه ای در سال ۱۳۷۴ اظهار داشت:

دید من نسبت به انقلاب اسلامی ایران، خیلی ریشه ای است. من سال ۵۵ که از دانشگاه اخراج شده بودم موقع اذان در کلاس ها سکوت اعلام می کردم. من آن موقع، همین انقلاب را به خواب دیدم. نماز جماعتی به رهبری امام حسین با همین شعارهای انقلاب [بود]، و حضرت، عنایت خاصی به من نشان دادند. بعد به یک پیرمرد با معرفت و اهل معنا (کسای) گفتم؛ خیلی گریست و تعبیر کرد که اتفاق دینی بزرگی در مملکت رخ می دهد که تحول ایجاد می کند. من در آن خواب دیدم که جهان شد یک مسجد که همه پشت سر حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) نماز می خواندند. ۴۹

مصاحبه کامل وی در این زمینه چنین است:

خبرنگار مجله نیستان از خانم صفارزاده میپرسد: مهم ترین ره آورد انقلاب اسلامی را شما در چه می بینید؟ وی که برخلاف ناراحتی شدید از برخی نادانی ها و سیاست های نادرست موجود، در حمایت اصولی خود از کلیت و اساس انقلاب و نظام اسلامی پابرجا است - پاسخ می دهد:

در مطرح شدن اسلام در سراسر جهان، به عنوان یک مکتب معنوی قدرتمند، با همه غفلت ها و اشتباه های داخلی ها وجود سخافت ها و خصومت های خارجی ها و عوامل شان، چون تقدیر الهی بوده که اسلام در این عصر مطرح شود و آمادگی در مسیر تقدیر اصلی فراهم آید، هیچ عاملی نمی تواند مانع تحقق وعده (و رأیت الناس یدخلون فی دین الله شود).

نقش رهبری امام خمینی، مفهوم شجاعت و صراحت ایمان را برای جهانیان تبیین کرد و آن هم دستاورد دیگری در حوزه مشیت الهی بود. تکرار می کنم: این انقلاب، مقدر الهی بوده، تردید ندارم اگر استکبار جهانی هم - به قول عدهای سخت نگر، به این دلیل بود که عقلشان را به حکم تقدیر از دست داده بودند.

سال ۵۵ که از دانشگاه شهید بهشتی اخراج شده بودم و ساواک و رسانه ها از هیچ شرارتی خودداری نمی کردند، عموماً در منزل بودم، تفسیر می خواندم و بر زیارت عاشورا و علقمه هم مداومت داشتم. یک روز همسر برادرم که عازم کربلا بود برای

خداحافظی آمد و گفت: پیغامی برای امام [حسین(علیه السلام)] نداری؟ گفتم: چرا، بگو: قربانت گردم، دست این شیران را از سر ما کوتاه فرما. همان شب خواب دیدم که دنیا به مسجدی بزرگ تبدیل شده و مردم فوج فوج، مثل پرندگان وارد مسجد می‌شدند. می‌آمدند پشت سر امام نماز بگزارند و دیدید که انقلاب هم با نماز جماعت شروع شد. جارچی نامرئی مرتب ندا می‌داد: سرور شهیدان، ابا عبدالله الحسین نماز می‌گذارند. صف‌های نماز بسته می‌شد. من هم در صف بودم. هنگام رکوع و سجود، جانورهایی با صورت انسان، مزاحم می‌شدند و مرا اذیت می‌کردند، ولی من در دلم می‌گفتم: نماز را نمی‌شکنم وقتی نماز تمام شد، دیدم صف، با نور شکافته شد. حضرت تشریف آوردند بالای سر من و همراه با گشودن و به هم زدن دست‌های مبارک، فرمودند: اف بر شما و ناگهان جانوران ناپدید شدند. من گریه‌کنان ابراز ارادت می‌کردم، عنایتی فرمودند... در شعر سفر در آینده درباره عنایت الهی، خطاب به خودم گفتم: خصمان تو زنهاریان تو گشتند.

فردای آن روز، خواب را برای آقای کسای (پیرمرد عارفی که دوست آقای مهندس سبحانی بود) تعریف کردم. ایشان خیلی گریه کردند و گفتند: خوش به حالتان! آن قدر هستند بزرگانی که آرزو دارند این خواب را دیده باشند و از دنیا بروند. ایشان تأکید کردند (دو سال قبل از انقلاب) که اتفاقی در مملکت می‌افتد که این اتفاق دینی است. همین‌طور هم شد. باز هم باید صبر بکنیم که بقیه روایات و احادیث مربوط به زمان انتظار موعود را تحقق یافته ببینیم. ۵۰

بشارات غیبی به ظهور انقلاب اسلامی

تحولات بزرگی که به دست رهبران دینی و الهی (پیامبران و امامان) در تاریخ بشر صورت می‌گیرد، معمولاً در آستانه وقوع، با برخی بشارات غیبی همراه است. قیام الهی نایبان و ادامه دهندگان راه آن بزرگان نیز در حد خود-از این ویژگی بی بهره نیست. خدای جهان، کسانی را که برای رهبری این تحولات عظیم بر می‌گزیند، پیش از شروع عمل، به نحوی (در خواب یا بیداری) از آینده کار خویش و تحول بزرگی که باید به دست آنان انجام گیرد آگاه می‌کند. بشارات ظهور و بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و نیز پیشگویی‌های شگفت ماجرای عاشورا از زبان پیامبر و امیرالمؤمنین - درود خداوند بر ایشان باد - در کتابهای سیره و حدیث و تاریخ ثبت شده است. برای مثال پرتوی از این سنت را در عصر غیبت نیز، در زندگی دو شخصیت تاریخ ساز اسلام در قرن اخیر، حاج شیخ فضل الله نوری و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مشاهده می‌کنیم. ۵۱ درباره انقلاب کبیر اسلامی ایران و پیشوای آن امام خمینی هم فراوان به این گونه نویدهای غیبی و پیشگویی‌های غیر عادی برمی‌خوریم که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

حضرت آیت‌الله سید علی آقای قاضی طباطبایی، استاد اخلاق و سلوک بزرگانی چون علامه طباطبایی (صاحب تفسیر المیزان) ۱۰ و آیات عظام خویی و بهجت، برای اهل فکر و ذکر و نظر چهره ای نام‌آشنا است. ۵۲ امام خمینی در سن ۴۵ سالگی به نجف اشرف مشرف شدند. گویند یکی از فضیلت‌های نجف از ایشان - که آن روزها، حاج آقا روح‌الله نامیده می‌شد - پرسیده بود برای چه به عتبات مشرف شده‌اید. در پاسخ فرموده بودند: زیارت ائمه اطهار علیهم السلام (و دیدن آقای قاضی).

یکی از فضیلت‌های برجسته و صاحب‌دلیل شهرضایی تبار - مرحوم حجت الاسلام و المسلمین طیار - در حضور جمعی از فضیلت‌های قمشه (مانند حضرات آقایان حاج شیخ علی زمانی قمشه ای و حاج شیخ یحیی رهایی در شهریور ۱۳۷۳ در قم) ضمن اشاره به داستان فوق، اظهار داشت: مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی، از اصحاب خاص میرزا علی آقای قاضی و وصی ایشان بود که سالها پیش درگذشت. مرحوم قوچانی در حدود سال ۱۳۵۰ ش در مدرسه صدر اصفهان، این ماجرای شگفت را برای من تعریف کرد: مرحوم قاضی، عصرها در منزل خویش جلسهای داشت و برای ۱۰-۱۵ نفر مباحث اخلاقی و توحیدی مطرح می‌کرد و من [مرحوم قوچانی] در آن جلسه شرکت میکردم آشنایی ما با آیت‌الله خمینی نیز در همین حد بود که شنیده بودیم یک حاج آقا روح‌الله در قم هست که درس اخلاق می‌گوید؛ ولی در آن روزگار؛ چهره وی را نمی‌شناختیم و تطبیق نمی‌کردیم.

یک روز عصر که ما در خدمت قاضی بوده و آن بزرگوار طبق معمول اجازه می‌فرمود سید جوانی را دیدیم که وارد شد و سلامی کرد و کنار در اتاق نشست. مرحوم قاضی، پس از ورود سید مزبور، صحبتش را قطع کرد و ساکت شد و سرش را به زیر انداخت. سید نیز پس از عرض سلام سر را پایین انداخت و، به حالت ادب و سکوت، چیزی نگفت. مجلس، یک ربع ساعت، همین گونه ساکت و خاموش، طی شد. سپس مرحوم قاضی سر برداشت و به من گفت: آقا شیخ عباس! آن کتاب را از فلان قفسه کتابخانه بردار و بیاور و بخوان. کتاب را آوردم و پرسیدم: از کجای آن بخوانم؟ مرحوم قاضی فرمود: کتاب را باز کن؛ هر جایش آمد، همان جا را بخوان.

کتاب را گشودم و شروع به خواندن کردم. محتوای مطلب، شرح ماجرای ظلم و جنایت یک سلطان سفاک و ستمگر بود که در میان بنی اسرائیل می‌زیست و مردم از مظالم او به شدت معذب و در تنگنا بودند. تا آن که شخص عالمی پیدا شد و گفت: من این سلطان جائر را از کشور بیرون کنم و مردم را از دست وی رهایی بخشم.

مرحوم قوچانی می‌گفت: زمانی که داستان مزبور را از روی کتاب می‌خواندم، مرحوم قاضی سر به زیر انداخته، سخنی نمی‌گفت و فقط گوش میداد. داستان، به آنجا رسید که آن عالم، مردم را بر ضد سلطان سفاک شورانید و وی را از مملکت بیرون

راند. اینجا، مرحوم قاضی سربرداشت و گفت: دیگر بس است. کتاب را سرچایش بگذار، و باز سر به زیر انداخت. پس از ۴-۵ دقیقه که وی، و نیز آن سید جوان سر، به زیر انداخته بودند، سید مزبور، آهسته خداحافظی کرد و رفت و ما دیگر او را در درس مرحوم قاضی ندیدیم. فرمان مرحوم قاضی به آوردن کتاب و گشودن آن و طرح آن داستان شگفت، با مباحث معمول وی و سخنان ابتدای همان مجلس، تناسبی نداشت و کاملاً غیر عادی و عجیب می نمود و سر آن تا سالها بر من معلوم نبود.

سالها پس از آن تاریخ، نهضت ۱۵ خرداد به رهبری آیت الله خمینی آغاز شد و آوازه وی آفاق را در نوردید. اعلامیه های وی به نجف میرسید و ما می خواندیم. سال بعد، وی به نجف تبعید شد و ما همراه جمعی از طلاب و فضلا به حضور رسیدیم. آنجا، به طور غیرمنتظره و با کمال تعجب دیدیم ایشان، همان سید جوانی است که آن روز به درس مرحوم قاضی آمد... فهمیدیم که این، کرامتی از مرحوم قاضی بوده و قصه آیت الله خمینی با شاه ایران، قصه همان عالم بنی اسرائیل با سلطان سفاک است....

آیت الله حاج شیخ نصرالله شاه آبادی، فرزند آیت الله شیخ محمد علی شاه آبادی رحمت الله علیه (استاد مشهور امام خمینی ۲۰ رحمت الله علیه) نیز ماجرای زیر را مکرر نقل کرده است:

اوایل شروع نهضت اسلامی (دهه ۴۰) خواب دیدم که در خوزستان ایران، جنگی سخت بین نیروی حق (به زعامت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)) و باطل در گرفته و من [شیخ نصرالله] نیز در آن، حضور دارم. آن جنگ، با پیروزی جبهه حق پایان یافت و من، پس از آن، به دیدار حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نایل شدم و مورد تفقد ایشان قرار گرفتم.

از آن خواب شگفت بیدار شده و مدتها در تعبیر آن، فکرم به جایی نمی رسید. تا این که پس از مدتی، امام خمینی به نجف تبعید شد و ما خدمت وی رسیدیم. در خلال صحبت، به مناسبتی یاد خواب مزبور افتادم و آن را نقل کردم. امام، پس از شنیدن، آن خواست چیزی بگوید؛ امام منصرف شد من اصرار کردم، پس از تحاشی بسیار فرمود: این خواب، درست است و چنین جنگی در آن نواحی واقع خواهد شد و ما- چنان که دیدی در فرجام، پیروز خواهیم شد. من توضیح بیشتری خواستار شدم و وی فرمود: این راهی است که پدر شما (مرحوم آیت الله شاه آبادی) برای ما ترسیم کرده و گریزی از پیمودن آن نداریم.

خوشا به حال کسانی که سال ۱۴۰۰ را درک کنند

حجت الاسلام حاج شیخ یحیی رهایی شهرضایی- از فضیلت تحصیل کرده در قم که اکنون در شهرک علامه مجلسی اصفهان به تدریس، تألیف، اقامه جماعت و ارشاد مشغول است در تاریخ ۳ آذر ۷۴، طی نوشته ای به حقیر مرقوم داشته است:

در تماسی که اخیراً با یکی از مردان صالح و مورد اعتماد اهل علم و دیانت و سرشناس در شهرستان شهرضا (قمشه)، به نام آقای مشهدی عباس ملکیان داشتم، وی نقل کرد: بیش از ۵۰ سال پیش که به مشهد مقدس مشرف شده و پای منبر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی نشسته بودم، در خلال صحبت فرمودند: خوشا به حال کسانی که سال ۱۴۰۰ ق را درک خواهند کرد و خواهند دید که اوضاع، دگرگون خواهد شد غیر از آنچه که اکنون مشاهده می‌کنیم.

مرحوم آیت‌الله شیخ علی‌اکبر نهاوندی، از علمای وارسته و طراز اول مشهد در عصر اخیر بود که درباره حضرت ولی عصر (و اخبار و علایم مربوط به آن حضرت، مطالعات گسترده‌ای داشته و در این زمینه چند کتاب مبسوط و خواندنی همچون عَبْقَرُی الحسان تألیف کرده است که مورد استفاده اه‌ل نظر است. و حتی گفته می‌شد که با خود حضرت نیز ارتباطاتی داشته و قرائنی نیز بر این معنا وجود داشت.

از شخصیت‌های دیگری که درباره حضرت ولی عصر و مسائل مربوط به آن حضرت بسیار مطالعه کرده بود و شاید بتوان گفت در عصر خودش در این زمینه بی‌نظیر بود، مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدحسن میرجهانی جرقویه ای است. وی که اهل اصفهان و مدتی نیز ساکن نجف، مشهد و تهران بود، آثار علمی متعددی داشت و بسیار وارسته بود. جناب رهایی در نوشته فوق افزوده است: مرحوم آیت‌الله میرجهانی، از عالمان وارسته ای بود که به حق، ید طولایی در احادیث داشت و همیشه - با حافظه ای غریب - احادیث را از بر می‌خواند و بر علم اعداد نیز تسلط داشت. به یاد دارم که در تابستان ۱۳۵۶ ش (در ایام ماه مبارک رمضان) مرحوم میرجهانی برفراز منبر فرمودند:

یک سال و نیم دیگر فرجی حاصل خواهد شد؛ یا فرج کلی اشاره به ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و یا فرج جزئی.

آن زمان که این سخن را فرمودند، هیچ اثری از انقلاب نبود؛ لکن با گذشت تقریباً دو ماه و مرگ ناگهانی مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، جرقه انقلاب زده شد و دقیقاً همان گونه که ایشان پیش بینی کرده بود، یک سال و هفت ماه [طول] نکشید، که انقلاب به پیروزی رسید. همچنین مرحوم آیت‌الله میرجهانی در یکی از کتابهای خود آورده است: به گفته یکی از دانشمندان اهل کتاب در سالیان پیش، در سال ۱۳۹۸ ق، فرزند قدیس عربی (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) ظهور خواهد کرد. در خور ذکر است که مرحوم میرجهانی این مطلب را سالیانی پیش از تاریخ یاد شده نگاشته است و در آن وقت، برداشتش از تعبیر فرزند

قدیس عربی - چنان که گاه در سخنرانیهای خویش نیز ابراز می‌کرد- امام زمان(علیه السلام) بود؛ اما گذشت زمان نشان داد که (ظاهراً مراد، نایب آن حضرت، یعنی امام راحل بوده است. (پایان نوشته آقای رهایی

در همین زمینه، یکی دیگر از روحانیون شهرضا، حجت السلام و المسلمین حاج شیخ علی زمانی قمشه ای - که از مدرسان فقه، نجوم، هیأت و فلسفه در قم است- تعریف کرد: پیش از انقلاب، در دهه ۵۰، یکی از دوستان، خوابی دید که از مجموع آن چنین برداشت می شد که حضرت ولی عصر(در حدود سال ۱۳۷۰ ش ظهور خواهد کرد. می گفت: این رؤیا، در اختناق سخت ستم شاهی برای ما بسیار نوید، بخش بود؛ لذا به اتفاق او، با خوشحالی و سرور، خدمت آقای میرجهانی رسیدیم و ضمن شرح قضیه، از مزده ظهور حضرت در سال ۱۳۷۰ سخن گفتیم. ایشان لبخندی زده و فرمودند:

سخن آخر

کاری نکنیم که عنایت ولی عصر از ما و انقلاب برگردد

علت مبکیه و عامل دوام و پیشرفت هر چیز- از جمله، عامل دوام و رشد انقلاب اسلامی ایران- همان علت محدثه و عامل ایجاد آن است. باید دید چه عواملی باعث پیدایش انقلاب، و عطف توجه و عنایت الهی به آن شد، تا همان عوامل را با قوت و صلابت حفظ کرد. تکیه و تأکید مکرر امام راحل بر نکات چهارگانه فوق، دقیقاً به همین انگیزه صورت می گرفت. از نظر آن بزرگوار، انقلاب، یک نعمت و امانت الهی است که ما موظف به حفظ آن هستیم:

این قدرت الهی را از دست ندهید، این امانت الهی را حفظ کنید. همان طوری که آن وقت به فکر گرفتاری های خودتان نبودید و فکر، یک فکر بود و آن اسلام و این، رمز پیروزی شد. ۵۳

روی موازین مادی، روی موازین عادی، باید با یک یورش، ما از بین رفته باشیم. باید همه ما یک لقمه آنها باشیم؛ و لکن قدرت ایمان، پشتیبانی خدای تبارک و تعالی، اتکال به ولی عصر(علیه السلام)، شما را پیروز کرد. برادران من! از یاد نبرید این پیروزی را. این وحدت کلمه ای را که در تمام اقشار ایران پیدا شد، معجزه بود. کسی نمی تواند این را ایجاد کند. این معجزه بود، این امر الهی بود، این وحی الهی بود، نه کار بشر... این مطلب را که این جماعت ایران که با هم شدند، خدا پشتیبان آنها بود و الآن هم هست، کاری نکنید که عنایت خدا، خدای نخواستہ کم بشود. کاری نکنید که برای ولی عصر(علیه السلام) ایجاد نگرانی بکنید. تفرقه نداشته باشید... ۵۴

شکر گزاری به درگاه خدای متعال برای این نعمت بزرگ، با حفظ عوامل پیدایش و ملزومات آن صورت می گیرد: مواظبت بر تحول روحی و ایمانی ایجاد شده، عدم گرایش به مادیات و تقویت روح توجه به خداوند، حفظ وحدت کلمه در مسیر اهداف اصیل انقلاب و طرد شیاطین تفرقه افکن از صفوف ملت، همدلی و فداکاری، پیش انداختن منافع و مصالح اسلامی و ملی، بر منافع و مسائل مادی و شخصی، حفظ آبروی اسلام و جلوگیری از خدشه دار شدن آن، در اثر سرپیچی از موازین شرع و قانون، ثبات قدم در پیشبرد احکام اسلام و کوشش برای جلب رضای الهی و خوشنودی امام عصر (از راه عمل به تکالیف دینی، پاکدلی و پاکیزستی).

از دیدگاه امام راحل، نکات فوق، مهم ترین وظایفی است که اهل انقلاب، بر دوش دارند. ۵۵ به اعتقاد ایشان، همچنین باید از رمز بقای اسلام و پیروزی ملت (وحدت کلمه، ایمان و خدمت مخلصانه به اسلام) ۵۶ غافل نشد و ضمن حفظ سنگر مساجد، برگزاری مراسم سوگواری امام حسین (علیه السلام) ۵۷ و دعا برای فرج حضرت ولی عصر (علیه السلام)، بر اعمال و رفتار روزمره خویش مواظبت کرد که مایه نارضایتی و شرمندگی آن حضرت نباشد: ۵۸

نهضت شما، پیش دنیا یک معجزه است. این نهضت را با همین بعد اعجازی اش حفظ کنید و با اتکال به خدا و وحدت کلمه پیش بروید. امیدوارم که ما به مطلوب حقیقی برسیم و متصل بشود این نهضت بزرگ اسلامی و آن نهضت ولی عصر (علیه السلام). ۵۹

رهبر همه شما و همه ما، وجود مبارک بقیه الله است و باید ماها و شماها طوری رفتار کنیم که رضایت آن بزرگوار - که رضایت خدا است به دست بیاوریم. ۶۰

به حسب روایت، نامه اعمال ما هفته ای دو بار پیش امام زمان (علیه السلام) می رود؛ و لکن می ترسم ما که ادعا داریم تابع این بزرگوار هستیم - نعوذ بالله - پیش خدا شرمنده شود. اگر فرزند شما خلاف بکند، شما شرمنده می شوید. در جامعه شرمنده می شوید که پسران کار خلافی کرده. من خوف دارم که کاری بکنیم. که امام زمان (علیه السلام)، پیش خدا شرمنده بشود. ذره هایی که بر قلبهای شما می گذرد، رقیب [=مراقب] دارد. چشم و گوش و زبان و قلب و همه چیز ما رقیب دارد. خدا نکند از من و شما و سایر دوستان امام زمان (علیه السلام)، یک وقت چیزی صادر بشود که موجب افسردگی امام زمان (علیه السلام) باشد. از خودتان پاسداری کنید، اگر می خواهید پاسداری شما در دفتر پاسداران صدر اسلام ثبت شود. ۶۱

کوشش شما این باشد که ما بتوانیم اسلام را- آن طور که هست- در این مملکت پیاده کنیم. راه طولانی است؛ قوی باشید، اراده قوی داشته باشید. ان شاء الله که این چهره های نورانی، ذخیره باشد و این زمان ما به زمان ظهور مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متصل شود. ۶۲

پی نوشت:

۱. به تعبیر امام در ۵۸/۳/۳۰، در این انقلاب و تحول، آنچه رخ داد، فوق فکر و توان ما بود.

۲. سخنان امام در ۵۹/۱۱/۲۲.

۳. سخنان امام در ۵۸/۱۱/۲۲.

۴. سخنان امام در ۵۷/۱۲/۵.

نویسنده زمانی با یکی از شخصیت های کهنسال کشورمان، آقای عبدالله خاوری، مصاحبه می کردم. وی -که از وکلا و ۵۰ روزنامه نگاران و سیاسیون پس از شهریور ۱۳۲۰ است- از قول یکی از درباری ها نقل کرد: در ایام اوج گیری انقلاب، روزی شاه در یکی از کاخ های خود ایستاده بود و فرزندانش هم دورش بودند. از دور، صدای تظاهرات مردم آمد و غریب مرگ بر شاه شنیده شد. شاه لختی گوش سپرد و سپس، از خشمش برگشت و به دختر کوچکش گفت: بروید! شما هم بروید مرگ بر شاه بگویید! شما هم بروید قاطی این ها بشوید و مرگ بر شاه بگویید.

ر.ک: صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۹ و ۶۰۳۷۰.

همان، ص ۴۲.

همان، ص ۴۲.

همان، ج ۳، ص ۵۷۳ و نیز ر.ک: همان، ج ۲، ص ۵۵، -۵۶، ج ۳، ص ۳۵ و ۳۵۲ و ۳۷۶-۳۷۸.

همان، ج ۳، ص ۵۷۴، ج ۷، ص ۲۸۴-۲۸۵.

همان، ج ۶، ص ۵۶۷.

همان، ج ۵، ص ۲۳۹، ۱۲.

آنی که حاضر نبود یک روز دکانش را رها بکند، شش ماه رها کرد. نه شش ماه را رها کرد و نگران بود، شش ماه رها کرد ۱۳.
و عاشقانه رها کرد. (صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۳)

همان، ج ۴، ص ۴۷۵-۴۷۶، ۱۴.

همان، ج ۶، ص ۵۶۵-۵۶۶، ۱۵.

سوره آل عمران: ۱۵۱، ۱۶.

همان، ج ۳، ص ۲۸۸، ۱۷.

سخنان امام در ۱۸۰۵۸/۱/۵.

همان، ج ۶، ص ۲۳، ۱۹.

همان، ج ۶، ص ۳۲، ۲۰.

همان، ج ۶، ص ۴۴۹. ابراهیم صفایی- مورخ مشهور که بارها با دکتر امینی دیدار و گفتوگو داشته - می نویسد: من آخرین ۲۱.
بار، امینی را در آبان ۱۳۵۷ در خانه شهری او در خیابان بهارستان شمالی دیدم. از اوضاع روز سخن به میان آمد. گفت: جمعی
عجزه، دور شاه را گرفته اند و همه به او دروغ می گویند و خود او هم عاجز است و قدرت تصمیم گیری ندارد و در حالی که
برخی از رجال سابق را می خواهد و از آنان چاره جویی می نماید، نظریات هیچ یک را نمیپذیرد، همچنان که نظریات مرا هم
(نپذیرفت و راستی نمی داند چه بکند!) (ابراهیم صفایی، چهل خاطره از چهل سال، ص ۳۱۴، انتشارات علمی، تهران ۷۳)

ر.ک، (صحیفه نور، ج ۳، ص ۵۷۳-۵۷۴ و ج ۴، ص ۲۲۴-۲۲۷، و ۴۷۵-۴۷۶ و ج ۱۵، ص ۴۱-۴۳ و ج ۵، ص ۱۳۷ و ج ۵، ص ۲۲۰.

۲۳۸-۲۳۹ و ج ۵، ص ۳۷۰-۳۷۳ و ج ۶، ص ۲۲-۲۳ و ۳۱-۳۲ و ج ۶، ص ۴۴۸-۴۴۹ و ۵۶۵-۵۶۷ و ج ۷، ص ۵۴-۵۵ (همچنین در

جمع اعضای شرکت کننده در کنفرانس بین المللی بررسی مداخلات آمریکا در ایران، و در جمع دانشجویان و استادان دانشکده

(الهیات و معارف اسلامی، ج ۷، ص ۲۸۰-۲۸۱ و ۲۸۴-۲۸۶)

ر.ک: سخنان امام به مناسبت سالگرد هجرت به پاریس، در جمع اعضای دولت موقت، در تاریخ ۵۸/۷/۱۱ (صحیفه نور، ۲۳. ج ۶، ص ۲۲-۲۳)

عجیب است که در خاطرات مسعود انصاری (افراد منسوب به فرح و از همکاران پیشین رضا پهلوی دوم) می خوانیم که ۲۴. هنگام بازگشت امام، از پاریس به تهران جمعی از خلبانان و ارتشیان بسیار زبده و وفادار به شاه، با - که آن زمان، در مراکش بود- تماس گرفته و گفتند: قربان! اجازه می دهید هوایمای امام را بین راه منفجر کنیم؟ شاه گفت: نه، نه، ابداً این کار را نکنید! درحالی که اولاً در آن شرایط بحرانی که شاه از کشور گریخته و نظام شاهنشاهی، بر لبه پرتگاه نابودی قرار گرفته بود و آینده سیاهی در انتظار حامیان شاه بود، اصلاً زمینه ای برای اجاره خواستن از شاه فراری برای کشتن رهبر سازش ناپذیر مخالف وی وجود نداشت، و ثانیاً اگر چنین اجازه خواهی هم صورت می گرفت شاه با آن وضع تباه و آبروی ریخته و عقده های انباشته !.اش، باید ضمن استقبال از این پیشنهاد، به آنها مدال هم می داد

صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۸۴-۲۸۵. ۲۵.

مجله حضور، شماره ۲، آبان ۷۰، ص ۴۸. درباره ماجرای طبس و سخنان امریکایی ها درباره آن و تصاویر جالب از اجساد ۲۶. سوخته مهاجمان، ر.ک: همان، ش ۸، پاییز ۷۳، ص ۱۹۳، روزنامه کیهان، ش ۱۱۵۶۱، (۶۱/۲/۵)، ص ۱۲-۱۳؛ روزنامه قدس، سال ۱۰، ش ۲۷۰۰، (۷۶/۲/۱۴)، ص ۸؛ مجله بصائر، سال ۶، ش ۲۷، ص ۱۸۳-۱۸۴

ماروین زونیس، کارتر و سقوط شاه، ص ۹۲. ۲۷.

روزنامه کیهان، ش ۱۵۰۸۳، (۷۳/۳/۲۵)، ص ۱۶. ۲۸.

صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۸۱. ۲۹.

همان، ج ۷، ص ۳۷۵. ۳۰.

همان، ج ۳، ص ۵۷۳ و ج ۴، ص ۲۳. ۳۱.

همان، ج ۴، ص ۲۲۴. ۳۲.

سخنان امام در ۳۳.۵۸/۳/۱۰.

همان، ج ۴، ص ۳۴۰، ۳۴۰.

همان، ج ۳، ص ۳۵۰، ۳۵۰.

همان، ج ۳، ص ۴۱۷-۴۱۸. پیش از آن نیز، در آستانه رفتن از تهران به قم (۵۷/۱۲/۱۹) در پیام به ملت ایران فرمودند: در این ۳۶۰ موقع که قصد تشریف به قم، حرم اهل البیت (را دارم، لازم است از ملت بزرگ ایران عموماً تشکر نمایم. الحق، به همت والای این ملت رنجیده بود که با اتکال به قدرت لایزال الهی و اعتماد به ولی عصر علیه السلام)، پیروزی بر قدرتهای شیطانی حاصل شده (صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۵۶). نیز در ۲۴ بهمن ۵۷ (دو روز پس از پیروزی انقلاب) در پیام خویش به ملت ایران، از آنان به عنوان سربازان امام عصر (علیه السلام) یاد کرده و فرمودند: اهالی محترم ایران، جنود اسلامی ولی امر (! نگذارید اسلحه به دست). (مخالقان اسلام بیفتند؛ فرصت به دشمنان ملت و خدای متعال ندهید. (همان، ج ۳، ص ۳۷۵).

(ر.ک: صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۲۱ (نامه امام به شهید سعیدی) و ص ۲۴۳ (نامه امام به یکی از مقام های روحانی. ۳۷).

خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۷۶، ص ۴۳۰-۴۳۱. مرحوم فلسفی پس از ۳۸۰ بیان حکایت، حدس می زند که این انسان نیرومند الهی در موقعی که از اسارت خارج شد و از تبعید ترکیه به نجف رفت، شاید همان موقع آن الهامات به وی شده بود، لذا چند سال بعد شروع به تدریس ولایت فقیه کرد.

شگفتا که آقای بازرگان، سه سال پس از دیدار مذکور با امام، یعنی زمانی که درستی پیش بینی و اطمینان امام (پیروزی ۳۹۰ کاملاً به اثبات رسیده، باز هم از آن، با تعبیر ساده نگری یاد می کند. در ضمن، آقای بازرگان کم لطفی کرده است، دو سال پس از سخنرانی وی، بیانیه رسمی نهضت آزادی در سال ۶۲ به صراحت بر الطاف پنهان الهی در جریان انقلاب، مهر تأیید زد: انقلاب اسلامی ایران، بعد از الطاف خفیه الهی، تنها با قدرت متحد و یک پارچه و اکثریت عظیم ملت ایران بود که توانست نظام شاهنشاهی را سرنگون سازد و سلطه سیاسی اجانب را قطع سازد. (نهضت آزادی ایران، برخورد با نهضت و پاسخهای ما، بهار ۶۲)، ص ۳۹).

شورای انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان، بهمن ۱۳۶۰، انتشارات نهضت آزادی ایران، ص ۲۷-۲۸، وی در سال ۴۰۰ ۱۳۵۸ هم تصریح کرد: وقتی که در نوفل‌لوشاتو با امام ملاقات کردیم، به ایشان ... گفتم که رژیم سلطنتی با وجود ظواهر و اوضاع، هنوز نیرومند است و برای تضعیف و از بین بردن آن، مدتی وقت لازم است (روزنامه اطلاعات، ۵۸/۲/۳۱). در جای دیگر گفت: همه می دانند که من معتقد به سیاست قدم به قدم بودم. معتقد بودم که برای رهایی از دست شاه، فقط یک راه بود

و آن، این که آمریکا را مجبور کنیم کم کم شاه را ول کند (گفت و گوها، انتشارات برگ، تهران، ۷۶ش، ص ۳۰). تفاوت امام و آقای بازرگان (به گفته خود بازرگان در سخنرانی مشهورش در دانشگاه تهران، قبل از پیروزی انقلاب) در این بود که بازرگان یک تاکسی ظریف بود که باید برایش راه باز می کردند، و امام بلدوزری بود که موانع بزرگ را از سر راه بر می داشت و به سوی هدف، استوار گام می سپرد.

از هر دری... ج ۲، ص ۲۲۴، همچنین ر.ک: سخنان عکاس ایرانی مقیم پاریس از آرامش، قدرت و قاطعیت امام خمینی هنگام ۴۱۰ (ورود به فرودگان پاریس، و نیز سردرگمی و گیجی غربی ها از آمدن ایشان به ایران (مجله حضور، ش ۳، ص ۲ و ۶-۱۴). صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۹-۴۲۰.

درباره عجز همه جانبه قدرتهای خارجی برابر انقلاب اسلامی ایران، و سخن خود آمریکایی های درباره ناتوانی سازمان سیا ۴۳۰ از درک و پیش بینی انقلاب اسلامی و پیش گیری از آن و اختلاف و سردرگمی میان جناح های هیأت حاکمه آمریکا و انگلیس در موضع گیری برابر انقلاب ر.ک: مقاله ناصر ایرانی در نقد کتاب گری سیک، مندرج در: مجله نشر دانش، سال ۷، ش ۳، ص ۵۰؛ مجله ۱۵ خرداد، ش ۱۷ ص ۶۱-۶۸؛ دکتر کریم سنجابی، خاطرات سیاسی، ص ۳۵۳-۳۵۴؛ اردشیر زاهدی، رازهای ناگفته، ص ۲۱-۲۲، افراد فراوانی از کارشناسان غربی و نیز ارکان سیاسی و نظامی خود رژیم پهلوی (همچون ارتشبد طوفانیان) به سردرگمی و وادادگی شاه و اربابان خارجی وی در برابر امواج کوبنده انقلاب اسلامی، اعتراف کرده اند که ذکر نام و سخنان آنان، دفتری مبسوط و مستقل می طلبد.

خاطرات پال هنت، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان ۴۴۰.

همان، فصل ششم، ص ۷۵-۷۶: در انتهای خیابانی که پشت کلیسای ما قرار داشت، مسجدی بود که جو حاکم بر آن به کلی ۴۵۰ با آنچه در کلیسا به چشم می خورد متفاوت بود. روزی سه مرتبه، صدایی که مردم را به نماز فرا می خواند، از فراز مناره این مسجد به گوش می رسید و چون با وسایل موجود در قرن بیستم، این صدا توسط نوار از بلندگوهای قوی پخش می شد، طبیعی است که صدای ناقوس کلیسا- با طنین ملایمی که داشت- هرگز نمی توانست برای دعوت مردم به عبادت، با صدای بلند مناره مسجد برابری کند. صدای بلندگوی مسجد، شاید مسأله پریدن مسجد بر روی دیوار را- که همسر من به خواب دیده بود- توجیه میکرد و قدرت فراوان آن را در تبلیغ پیام هایی مثل لا اله الا الله و محمد رسول الله نشان می داد. احتمالاً به همین سبب بود که

در هر ساعتی از روز به هر حال می شد کسانی را در مسجد یافت که مشغول نماز باشند و یا آهسته زیر لب، قرآن بخوانند .
همچنین ظهر روز جمعه مردم آن چنان به سوی مسجد هجوم می آوردند که اصلاً نمیشد در آن، جای خالی یافت

به توضیح مترجم خاطرات پال هنت، آقای دکتر حسین ابوترابیان، مراد از شخص مذکور، حامدالگار است و مقاله یاد شده ۴۶.
نیز در کتاب تشکیلات مذهبی مسلمانان از سال ۱۵۰۰ به بعد چاپ دانشگاه کالیفرنیا، سال ۱۹۷۲، ص ۲۳۱-۲۵۵، آمده است

نوشته رابرت گراهام، خبرنگار نشریه فاینانشال تایمز در ایران ۴۷.

خاطرات پال هنت، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، ص ۲۴-۲۶. ۴۸.

مجله نیستان، سال اول، ش ۶-۷، ص ۱۱۹. ۴۹.

همان، ص ۶۴-۶۵. ۵۰.

داستان عجیب این پیش گویی و نوید را در کتاب خانه بر دامنه آتشفشان، شهادت نامه شیخ فضل الله نوری، از همین قلم، ص ۵۱.
۷۸-۸۲ بخوانید

حضرت آیت الله سبحانی از قول یکی از آقایانی که شخصاً شاهد ماجرا بوده نقل کردند: روزی روبروی مسجد سهله که آن ۵۲.
زمان بیابان بود- با یک فاصله حدود نیم کیلومتری از مسجد، در خدمت آقای قاضی نشسته بودیم. ایشان در حالی که رویش به
سمت مسجد بود. برای ما سخن می گفتند و موعظه می کردند. آن شخص می گفتند: من کنار مرحوم قاضی نشسته بودم، در
خلال سخن ایشان ناگهان متوجه مار خطرناکی شدم که از نقطه ای خارج از شعاع نگاه ایشان با سرعت به سوی ما در حرکت
بود. ایشان رویش به من بوده و غافل از مار، گرم صحبت بود، ولی من همه هوش و حواسم متوجه آن مار بود که به گزندی
نرساند! هیبت و صلابت ایشان هم اجازه قطع سخن نمی داد. وضع چنین بود تا بالاخره مار به چند قدمی ما رسید و مرحوم قاضی
نیز متوجه آن مهمان ناخوانده شد. اکنون مار تقریباً به دو قدمی ما رسیده و با سرعت هر چه بیشتر قصد ما کرده است. می
گفت: مرحوم قاضی، رو به مار کرده و گفتند: مت باذن الله (به اذن الهی بمیر!) مار همان جا متوقف شد و ... نیز گویی هیچ
اتفاقی رخ نداده، سخن را ادامه داد. اما باز همه فکر و ذکر من متوجه مار بود که نکند برخیزد و حمله را از سرگیرد. مدتی
گذشت، دیدیم مار اصلاً تکان نمی خورد بعد می گفت: صحبت آقای قاضی که تمام شد، با وی خداحافظی کردم و وی از آن

مکان رفت. برای اطمینان، سراغ مار رفتیم که بینم واقعاً مرده است یا نه گفت: تکانش دادم، دیدم مثل این است که هزاران سال دنیا را وداع کرده است.

صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۷۶-۵۳.

همان، ج ۳، ص ۳۷۶-۳۷۸. ۵۴.

ر.ک: صحیفه نور، ج ۳، ص ۵۷۴؛ ج ۴، ص ۲۲۶-۲۲۷ و ص ۴۷۵-۴۷۶؛ ج ۵، ص ۱۲-۱۳ و ص ۴۱-۴۳ و ص ۳۷۳؛ ج ۷، ص ۲۸۱ و ۵۵.ص ۳۷۴ و

همان، ج ۳، ص ۵۱۰؛ ج ۴، ص ۴۲۸. ۵۶.

همان، ج ۶، ص ۲۹۹. ۵۷.

...همان، ج ۳، ص ۵۱۰؛ ج ۴، ص ۴۲۸؛ ج ۶، ص ۲۹۹ و ۵۸.

سخنان امام در جمع مدیران صندوق‌های قرض الحسنه ۳/۲۱/۵۹.۵۹

در جمع مسؤولان اداره سیاسی عقیدتی شهربانی کشور، ۵/۱۲/۵۹.۶۰

سخنان امام در دیدار با مسؤولان پاسداران سراسر کشور، تاریخ ۱۲/۴/۵۸.۶۱

سخنان امام در دیدار با راهپیمایان تهران- قم، تاریخ ۳۰/۴/۵۸.۶۲

منبع: فصل نامه انتظار

پایگاه جامع محتوایی هیأت

www.heyat.co